

سبک جوانی



در اندیشه همه راه‌های رسیدن به موفقیت

کنکور تنها مسیر برای زندگی کردن نیست

فرازانه فردپندی

«چهار سال تمام نه عید داشته باشی، نه تعطیلات تابستانی، نه تفریح و سرگرمی که بتوانی مانند همه همسن و سالانت لذت ببری، همه خانواده را اسپر خودت کنی، حتی همه دوست و فامیل منتظر بمانند که می‌خواهی چه کار کنی و به قول خودمان چه گلی به سرشان بزنی؟ مثلاً چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد.»

با خودم گفتم چند روز آخر کنکور است و حسابی مغزش داغ کرده است، حرف‌های مهدی، پسر خاله‌ام برایم آشنا بود چون خودم هم این دوران را تجربه کرده بودم اما نه به این شدت و غلظت. تصور کردنش هم پر از استرس است چه درسد به اتفاق افتادن دوباره‌اش. روزهای واقعا بدی بود. هیچ‌وقت دوست ندارم دوباره تکرار شوند و وقتی برایم درد دل می‌کردم یاد همه روزهای افتادم که برای خودم اتفاق افتاده بود. واقعا قه‌قاش داشتم چهار سال تمام بود که همه هم‌عشقم و وقت و زندگی‌اش را گذاشته بودم برای درس بخوانم. مهمانی و مسافرت‌هایش را فاکتور گرفته بود. همه را زده بودند، در خانه کسی حق نداشتم بلند حرف بزنم تا آرامش به هم بریزم. مهمانی و رفت و آمد تعطیل شده بود که تنها فرزندشان به خواستم و هدفش برسند.

در این میان سنجیدگی‌های مدرسه که گرمی را باز نکرده بود هیچ بلکه قوزبالا قوز شده بوده و خرخره بچه‌ها را حتی تار و زخم قبل از کنکور با برنامه‌ریزی‌هایش جویده بود. چهار سال است که جمعه و شنبه برایشان فرقی نمی‌کند، کلی پول شهریه به مدرسه، کلاس‌های جانبی، آزمون‌های مختلف و معلم خصوصی و هزار و یک قر و اطراف دیگر را گرفته بودند که چه کنند! شام غول را بشکنند. به قول خودشان می‌خواستند بچه‌ها از سد آهنین کنکور عبور کنند. سخته رفتن اینکه سوالم این است که یعنی واقعا زندگی در این آزمون تعریف می‌شود و راه دیگری جز برتری در کنکور نیست؟

بین این همه تکراری، حرف و حدیث و سؤال بی‌جواب با مرور یک سؤال یک‌دفعه انگار دلم هری می‌ریزد، یک لحظه به این فکر می‌کنم نکند اتفاقی که برای دختر عمام افتاد (خدا نکند زود، زانم لا ل) برای مهدی نیش بینش بیاید نکند مهدی می‌مثل نیلوفر آنقدر اضطراب کنکور بدش را بگیرد که سر جلسه کنکور از هوش برود و با اورژانس راهی بیمارستان شود؟

چقدر سخت است بهترین دانش آموز مقطع متوسطه یک استان باشی و همه روی تو طوری حساب دیگری باز کنند؛ یا اعتماد به نفس کامل اول مهر خودت را اسپر کلاس مهندسی شیمی دانشگاه شریف تصور کنی اما دست بر قضا کلاس امتحان و استرس جلسه کنکور تو را به زانو در آورده و نتوانی آزمونت را به پایان برسانی و از جلسه امتحان راهی بیمارستان شوی، چه روزهای بدی...

خیلی سر بسته و کوتاه برای پسر خاله‌ام این اتفاق را تعریف کردم. با خودم گفتم بگذار سه مرگ بگیریم تا به تب‌راضی شود. همه ماجرای نیلوفر را تعریف کردم و گفتم «همه اینها به کنار اگر یک لحظه به این فکر کنی که اگر

مسئله‌ای پیش آمد و در دانشگاه یا رشت‌های که دوست نداری قبول نشوسی چه تصمیمی می‌گیری؟ حتی اگر سال بعد هم نتیجه‌گیری باید سربازی بروی یا تکلیف آینه‌دات را مشخص کنی بالاخره چه برنامه‌ای می‌ریزی؟ باید بپذیری که نباید تمام سرنوشت و آینده‌ات به نتیجه این آزمون رقم بخورد.»

مسیر دو طرفه

حالا باید به این نکته توجه داشت که اگر رحمانتان به بار نشیند یا نتیجه‌ای که می‌خواستید کسب نکردید، دنیا به آخر نرسیده است، مهم این بوده است که تلاش‌تان را انجام داد‌اید و کم نگذاشته‌اید ولی یک اتفاق یا مشکل باعث می‌شود که شما به این هدف‌تان نرسید. چه کار باید کرد و چه برنامه‌ای ریخت. دنیا در همین زمان متوقف نمی‌شود و باید به فکر سال‌های پیش رو باشید و بار دیگر کوشش کنید تا به آنچه استحقاقتان را دارید برسید. برای اینکه ادامه دهید چندان پیش رو دارید که البته راه دختران و پسران در این مرحله مهم از هم جدا می‌شود و هر کدام باید

به دنبال سرنوشت‌شان بروند.

پسران چه می‌کنند؟

پسرانی که بنا به هر دلیلی نمی‌توانند در کنکور موفق شوند دو راه پیش رو دارند، یکی اینکه دوباره شانس‌شان را امتحان کرده و خود را برای یک سال مهم آماده کنند. در این راه ابتدا باید به نظام وظیفه مراجعه کنند برای اینکه دوباره کنکور بدهند و معافیت تحصیلی بگیرند. البته

با این معافیت تحصیلی کارهای دیگری هم می‌توانند انجام بدهند که در طول سال هم درس بخوانند و هم به علاقتشان برسند. پسرهای را از یک شکت تحصیلی که آن هم مربوط به آینده‌شان باشد منطقی‌تر با خودشان کنار می‌آیند و اغلب بعد از این اتفاق همه چیز را بخوند می‌دانند. نان آوران خانه و پدران آینده بیشتر به اینکه باید مسئولیت یک زندگی را بر عهده داشته باشند توجه دارند و با توجه به امکانات و شرایط خود و خانواده‌شان به گزینه‌های پیش رو فکر می‌کنند. اما آن تعداد پسرانی که عزم‌شان را برای ادامه تحصیل جزم کرده‌اند در کلاس‌های مختلف کنکور ثبت‌نام می‌کنند و به خاطر بدست آوردن کتاب‌های جامع برای یک سال دیگر برنامه‌ریزی تحصیلی می‌کنند. البته بسیاری از آنها پشت‌شان باد خورده و دیگر مثل گذشته‌ها در درس نمی‌دهند و به خاطر سرخوردگی و شکست قبلی کمتر درس می‌خوانند و اینطور می‌شود که یک نفر چند سال پشت کنکور می‌ماند و آخر سر هم به یک رشته و دانشگاه سطح پایین‌تر رضایت می‌دهد.

سربازی و کار در بازار آزاد

اکثر کسانی که دیگر به درس خواندن علاقه‌ای نشان نمی‌دهند به دنبال دو مورد سربازی رفتن و پیدا کردن کار می‌روند. این افراد از درس خواندن خسته شده‌اند و می‌گویند: «این همه درس خواندم چه شد که حالا قرار است با کنکور دادن دوباره اتفاق دیگری بیفتد، مگر آنهايي که در درس خوانده‌اند چه کار کردند که ما نمی‌توانیم انجام دهیم، حالا این دوستم که قبول شده کجای دنیا را می‌گیرد؟» پسرهای برای اینکه کار پیدا کنند و بتوانند جدی زندگی اجتماعی‌شان را آغاز کنند نیاز دارند که خدمت سربازی را بگذرانند و به قول معروف برای پسرهای شتری است که در خانه همه‌شان خوابیده، یعنی دیر و زود دار اما سوخت و سوز ندارد. عده‌ای هم قصد سربازی رفتن ندارند و در بازار کار آزاد مشغول می‌شوند یا با سرمایه شخصی کار می‌کنند یا برای دیگران کار خواهند کرد.

دلیل اینکه در بازار آزاد دنبال کار می‌گردن این است که برای استخدام در مشاغل دولتی حداقل مدرک مورد نظر فوق دیپلم و لیسانس به بالااست.

در چند سال اخیر درصد حضور پسران در کنکور کمتر از دختران بوده و بسیاری معتقدند به جای اینکه چهار یا شش سال از بهترین سال‌های عمر‌شان را در بخوانند و پس از آن کاشه چه کنیم چه کنیم به دست بگیرند، وارد بازار کار می‌شوند و برای خودشان سرمایه‌های جمع می‌کنند. در واقع این دست از افراد به این مسئله که فقط با درس و دانشگاه می‌توان یک فرد موفق در جامعه بوده و نگاه دیگران متفاوت خواهد بود مخالف هستند و به این نکته ریز اما مهم رسیدند که جامعه فقط نیاز به دکتر،



دختران نسبت به طعنه‌ها و حرف‌های اطرافیان حساسیت بیشتری دارند مخصوصا وقتی یکی از دوستان، دختر خاله یا دختر عمویی که رقیب‌شان بوده است توانسته باشد در یک دانشگاه و رشته خوب قبول شود آن موقع است که زمین را به زمان می‌دوزند که آنها هم باید سال بعد نتایج آنها را ببینند.

کسب کنند. کلاس کنکور و تست و در س در کنار تفریحات جانبی قرار می‌گیرد و در این وضعیت قرار است به نتیجه هم برسند. گاهی این مسیر پی‌انته‌ا تا چند سال ادامه دارد اما در آخر هم به نتیجه ممکن نمی‌رسند و سراغ راه حل دیگری می‌روند

مهندس، وکیل و مدیر ندارد و هر کس برای خودش جایگاه مخصوصی دارد.

پسرهایی که راهی خدمت سربازی می‌شوند معلوم است که تصمیمی جدی برای زندگی‌شان گرفته‌اند و قصد دارند بعد از سپری شدن این دو سال وارد مرحله‌ای از زندگی شوند که تا آخر باید در آن حضور داشته باشند و اولین اقدام پیدا کردن کار مناسب با توانایی‌ها و استعدادهایشان است.

پسران پس از گرفتن معافیت تحصیلی و کارت پایان خدمت به یک چیز مشترک فکر می‌کنند و آن هم گرفتن گواهینامه موتور و ماشین است و یکی از گزینه‌هایی که هم در کنار کار اصلی از آن کمک می‌گیرند و هم منبع درآمدشان خواهد شد کار در پیک موتوری، آژانس و شرکت‌های حمل و نقل شهری و مسافرتی است. واقعیت این است که همه نمی‌توانند وارد دانشگاه شوند و در بهترین دانشگاه‌ها درس بخوانند و به سطح بالای علمی برسند. در چند سال اخیر پسرانی که در رسیدن به تحصیل بازممانند و کار را انتخاب کرده‌اند بسیار جلوتر از همسن و سال‌هایشان بودند و خود را به خاطر انتخاب این راه سرزنش نمی‌کنند.

دختران چه تصمیمی می‌گیرند؟

دختران نسبت به پسرها شرایط متفاوتی دارند و در این مواقع عکس‌العمل‌های دیگری نشان می‌دهند. معمولا اولین واکنش آنها نسبت به این عدم نتیجه‌گیری و شکست در کنکور افسردگی و ناراحتی روحی است. روزهای اول به غیر از غم و یغم خوردن کار دیگری نمی‌کنند و بعد از اینکه این مرحله گذر تمام شد و به شرایط عادی بازگشتند شروع به تصمیم‌گیری‌های اساسی می‌کنند. چند موقعیت است که رقبای‌شان بیشتر از پسران است و می‌خواهند کم نیاورند، دوباره درس خواندن را به راه می‌اندازند. هر طور شده پول کتاب‌ها و کلاس‌ها را فراهم می‌کنند تا از قافله عقب نمانند و در کنار این اوضاع حتماً برای تجدید روحیه نیاز به یک سرگرمی و تفریح هم دارند.

دختران نسبت به طعنه‌ها و حرف‌های اطرافیان حساسیت بیشتری دارند مخصوصا وقتی یکی از دوستان دختر خاله یا دختر عمویی که رقیب‌شان بوده است توانسته باشد

کنکور دادن و قبولی در این مارا تن طاققت فرسا نه برای پسران و نه برای دختران ما آخرین راه نیست

بعد از این آزمون سخت است که زندگی واقعی این جوانان آغاز می‌شود چون تازه در راهی گام بر می‌دارند که باید نشان مردم حلاج هستند و چطور می‌توانند از پس مشکلات زندگی بر آمده و با شرایط موجود کنار بیایند. در بسیاری از موارد این شکست، پلی به آینده‌ای بهتر و روشن‌تر می‌شود و مسیر زندگی افراد تغییر می‌کند. هیچ‌وقت نمی‌توان تصور کرد که همه یک میلیون و ۳۱ هزار و ۲۲۲ نفر کنکور امسال وارد بهترین دانشگاه‌های کشور شوند و از فرصت و موقعیتی خوب برخوردار باشند بلکه منطقی‌تر این است که فکر کنیم این تعداد جوانی که از این پس وارد مرحله اصلی زندگی‌شان شده‌اند بعد از این آزمون چه برنامه‌ای دارند!؟

سبک نگرش

چه چیزهایی ذهنمان را مشغول می‌کند

تصویرات چند کنکوری قبل از شب آزمون

۴

این همه زحمت کشیدم حالا یک درصدا احتمال بهم که قبول بشوم چه کار باید کنم؟ یعنی واقعا حیف نیست یک سال تلاش کنی و این همه جزوه و کتاب بگیری اما نتیجه نداشته باشی. خودمانیم من مثل علی و حسین زیاد درس نخواندم، با اینکه عقب‌تر از آنها بودم همه تلاشم را انجام دادم تا از علی و حسین کم نیآورم. اینقدر این چندروز مطلب جدید و تست خواندم که نمی‌دانم کدام درست است و کدام غلط. چه اشتباهی کردم، رضا چندبار به من تذکر داد که این کار را انجام ندهم اما گوشم بدهکار نبود. اصلا موضوع این است که بیکار شدم، زود به رختخوابی آمدم، بی‌خوابی به سرم زده به همین خاطر ذهنم آشفته شده است. حالا هر چه که خواهد پیش بیاید، اتفاق می‌افتد و من هم نمی‌توانم مقابلهش بایستم. اگر هم قبول نشوم آسمان به زمین نمی‌افتد یک سال دیگر هم می‌خوانم آن هم با قدرت بیشتر تا ثابت کنم که می‌توانم قبول شوم. ای وای... این

هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم برای اینکه آرزوی مادرم را برآورده کنم به این دردرس بیفتم. من که از اولش گفته بودم که دوست دارم کنکور رسته‌های هنر را بدهم اما کو گوش شنو! انگار همه باید درباره آینده من نظر بدهند به غیر از خودم. حالا وقتی کارنامه‌ها آمد می‌فهمند هنر هم امتحان دادم و داشتم تا آن روز در نمی‌آورم و به بهانه‌ای بعد از ظهر بیرون می‌روم. آخر من کسه وقتی خون می‌بینم حالم بد می‌شود چطور می‌خواهم سر کلاس تشریح بروم و یاد بگیرم چطور جلوی خونریزی بیمارانم را بگیرم. خدای من اگر بفهمند که از مرسوم هنر هم می‌دهم چه کار می‌کنند؟

حالا مگر چه می‌شود، فوقش چند روزی داد و بیداد راه می‌اندازند بعدش هم وقتی پیام‌ها را در یک کفش کردم که نمی‌خواهم پزشکی بخوانم با خواسته‌ام موافقت می‌کنند. یعنی واقعا می‌شود که من معماری بخوانم و به جای مطلب‌زدن یک شرکت بزرگ ساختمانی داشته باشم و به آرزویم برسیم. مهندس علی... چه جا مسما و زینبا! قبول می‌دهم که باعث خجالت‌شان نشوم و به عنوان یک مهندس معمار به من افتخار کنند. اما اگر دکتری بخوانم پزشک به درد بخوری نمی‌شوم چون از همه بیمارهایم ترس دارم.

۲

دو سال تمام است که درس می‌خوانم تا این فرمول‌های عجیب و غریب را یاد بگیرم. تا حالا که خوب پیش رفته و از پس همه امتحانات و آزمون‌هایم برآمدم، امیدوارم این مسئله هم زودتر به خیر و خوشی تمام شده و خیالم راحت شود. اگر فردا آزمونم را خوب بدهم قول می‌دهم به همه دوستانم شیرینی درست و حسابی بدهم. وای لحظه‌ای که دفتر چه را کنار می‌نند! ام بگذاردند به هیچ چیز غیر از زدن تست‌ها فکر نمی‌کنم. تنها مشکلم این سوالات پیچیده دین و زندگی است که اصلا نمی‌دانم چطور طرح سوال این جملات را کنار هم می‌گذارند.

بخش ششیرین و دلخواه من ریاضی است که همیشه درصدهایم عالی بوده است. به نظرم اگر بخواهم برق امیرکبیر یا دانشگاه تهران بخوانم باید ریاضی‌ام را خوب بزنم. با فیزیک هم مشکلی ندارم اما نمی‌دانم چه فیلسوف یا دانشمندی این همه قانون و فرمول را درون کتاب‌های من جای داده است. وای اصلا اشتباه آزمون قبلی را نمی‌کنم و از آخر به ابتدای سوالات نمی‌روم. دفعه قبل هم اشتباه کردم و دیگر تکرارش نمی‌کنم و برعکس می‌خواهم جبران‌ش کنم. چه احساس بدی دارم و کاش آن لحظه که می‌گویند پایان جلسه، موفق باشید را هر چه زودتر شنوم.

۳

چه زود گذشت یعنی یک سال پیش بود که آزمونم را یاد دادم و به خاطر چند اشتباه یک سال عزم دوباره صرف کنکور دادن کردم. در این مدت کم نبودند کسانی که شب و رادت تکه پارام کردند و با طعنه می‌پرسیدند چه کار می‌کنی؟ واقعا چون دانشگاه قبول نشده بودم این همه حرف را تحمل می‌کردم. آخر به من چه از تباطی دارد که دختر همکار بابا دانشگاه شریف درس می‌خواند و من هم باید آنقدر درس بخوانم که با او هم دانشگاهی شوم. شاید من نخواهم فلان دانشگاه درس بخوانم.

هر دفعه دور هم نشستیم یکی یکی شروع کردند به تیکه انداختن و دختر فلاتی، پسر همسایه رومبه روی و نوه خاله پدر زدگی همان است و مشغول سر و سامان دادن به کاشانه، خانه و همسر شده و مسئولیتی سنگین را قبول می‌کنند. وقتی به دخترهای اطرافمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم آنهايي که زود ازدواج کرده‌اند موفق‌تر بوده‌اند، در حالی که اکثر دخترانی که تحصیل می‌کنند به فکر کسب مدارج بالاتر هستند. سربلند می‌کنید و می‌بینید این دختران مادر شده و بچه‌هایشان به سن مدرسه رسیده‌اند. این لحظه است که برخی دختران احساس سرخوردگی و عطا ی قبولی در کنکور را به لغزش می‌بخشد. به گزینه ازدواج نیز فکر می‌کنند و به یکی از موردهای پیشنهادی پاسخ مثبت می‌دهند. جواب مثبت همانا و پذیرفتن یک زندگی همان است و مشغول سر و سامان دادن به کاشانه، خانه و همسر شده و مسئولیتی سنگین را قبول می‌کنند.

وقتی به دخترهای اطرافمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم آنهايي که زود ازدواج کرده‌اند موفق‌تر بوده‌اند، در حالی که اکثر دخترانی که تحصیل می‌کنند به فکر کسب مدارج بالاتر هستند. سربلند می‌کنید و می‌بینید این دختران مادر شده و بچه‌هایشان به سن مدرسه رسیده‌اند. این لحظه است که برخی دختران احساس سرخوردگی و عطا ی قبولی در کنکور را به لغزش می‌بخشد. به گزینه ازدواج نیز فکر می‌کنند و به یکی از موردهای پیشنهادی پاسخ مثبت می‌دهند. جواب مثبت همانا و پذیرفتن یک زندگی همان است و مشغول سر و سامان دادن به کاشانه، خانه و همسر شده و مسئولیتی سنگین را قبول می‌کنند.



۲

دو سال تمام است که درس می‌خوانم تا این فرمول‌های عجیب و غریب را یاد بگیرم. تا حالا که خوب پیش رفته و از پس همه امتحانات و آزمون‌هایم برآمدم، امیدوارم این مسئله هم زودتر به خیر و خوشی تمام شده و خیالم راحت شود. اگر فردا آزمونم را خوب بدهم قول می‌دهم به همه دوستانم شیرینی درست و حسابی بدهم. وای لحظه‌ای که دفتر چه را کنار می‌نند! ام بگذاردند به هیچ چیز غیر از زدن تست‌ها فکر نمی‌کنم. تنها مشکلم این سوالات پیچیده دین و زندگی است که اصلا نمی‌دانم چطور طرح سوال این جملات را کنار هم می‌گذارند.

بخش ششیرین و دلخواه من ریاضی است که همیشه درصدهایم عالی بوده است. به نظرم اگر بخواهم برق امیرکبیر یا دانشگاه تهران بخوانم باید ریاضی‌ام را خوب بزنم. با فیزیک هم مشکلی ندارم اما نمی‌دانم چه فیلسوف یا دانشمندی این همه قانون و فرمول را درون کتاب‌های من جای داده است. وای اصلا اشتباه آزمون قبلی را نمی‌کنم و از آخر به ابتدای سوالات نمی‌روم. دفعه قبل هم اشتباه کردم و دیگر تکرارش نمی‌کنم و برعکس می‌خواهم جبران‌ش کنم. چه احساس بدی دارم و کاش آن لحظه که می‌گویند پایان جلسه، موفق باشید را هر چه زودتر شنوم.

۳

چه زود گذشت یعنی یک سال پیش بود که آزمونم را یاد دادم و به خاطر چند اشتباه یک سال عزم دوباره صرف کنکور دادن کردم. در این مدت کم نبودند کسانی که شب و رادت تکه پارام کردند و با طعنه می‌پرسیدند چه کار می‌کنی؟ واقعا چون دانشگاه قبول نشده بودم این همه حرف را تحمل می‌کردم. آخر به من چه از تباطی دارد که دختر همکار بابا دانشگاه شریف درس می‌خواند و من هم باید آنقدر درس بخوانم که با او هم دانشگاهی شوم. شاید من نخواهم فلان دانشگاه درس بخوانم.

هر دفعه دور هم نشستیم یکی یکی شروع کردند به تیکه انداختن و دختر فلاتی، پسر همسایه رومبه روی و نوه خاله پدر زدگی همان است و مشغول سر و سامان دادن به کاشانه، خانه و همسر شده و مسئولیتی سنگین را قبول می‌کنند. وقتی به دخترهای اطرافمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم آنهايي که زود ازدواج کرده‌اند موفق‌تر بوده‌اند، در حالی که اکثر دخترانی که تحصیل می‌کنند به فکر کسب مدارج بالاتر هستند. سربلند می‌کنید و می‌بینید این دختران مادر شده و بچه‌هایشان به سن مدرسه رسیده‌اند. این لحظه است که برخی دختران احساس سرخوردگی و عطا ی قبولی در کنکور را به لغزش می‌بخشد. به گزینه ازدواج نیز فکر می‌کنند و به یکی از موردهای پیشنهادی پاسخ مثبت می‌دهند. جواب مثبت همانا و پذیرفتن یک زندگی همان است و مشغول سر و سامان دادن به کاشانه، خانه و همسر شده و مسئولیتی سنگین را قبول می‌کنند.

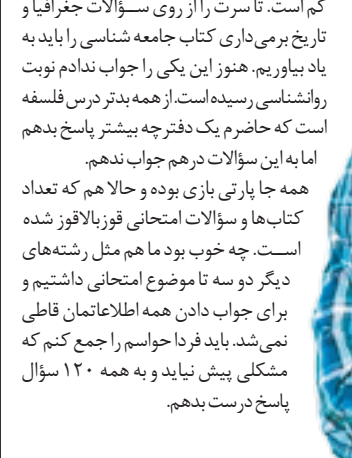
وقتی به دخترهای اطرافمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم آنهايي که زود ازدواج کرده‌اند موفق‌تر بوده‌اند، در حالی که اکثر دخترانی که تحصیل می‌کنند به فکر کسب مدارج بالاتر هستند. سربلند می‌کنید و می‌بینید این دختران مادر شده و بچه‌هایشان به سن مدرسه رسیده‌اند. این لحظه است که برخی دختران احساس سرخوردگی و عطا ی قبولی در کنکور را به لغزش می‌بخشد. به گزینه ازدواج نیز فکر می‌کنند و به یکی از موردهای پیشنهادی پاسخ مثبت می‌دهند. جواب مثبت همانا و پذیرفتن یک زندگی همان است و مشغول سر و سامان دادن به کاشانه، خانه و همسر شده و مسئولیتی سنگین را قبول می‌کنند.

۱

آرزوی مادرم را برآورده کنم به این دردرس بیفتم. من که از اولش گفته بودم که دوست دارم کنکور رسته‌های هنر را بدهم اما کو گوش شنو! انگار همه باید درباره آینده من نظر بدهند به غیر از خودم. حالا وقتی کارنامه‌ها آمد می‌فهمند هنر هم امتحان دادم و داشتم تا آن روز در نمی‌آورم و به بهانه‌ای بعد از ظهر بیرون می‌روم. آخر من کسه وقتی خون می‌بینم حالم بد می‌شود چطور می‌خواهم سر کلاس تشریح بروم و یاد بگیرم چطور جلوی خونریزی بیمارانم را بگیرم. خدای من اگر بفهمند که از مرسوم هنر هم می‌دهم چه کار می‌کنند؟

۴

این همه زحمت کشیدم حالا یک درصدا احتمال بهم که قبول بشوم چه کار باید کنم؟ یعنی واقعا حیف نیست یک سال تلاش کنی و این همه جزوه و کتاب بگیری اما نتیجه نداشته باشی. خودمانیم من مثل علی و حسین زیاد درس نخواندم، با اینکه عقب‌تر از آنها بودم همه تلاشم را انجام دادم تا از علی و حسین کم نیآورم. اینقدر این چندروز مطلب جدید و تست خواندم که نمی‌دانم کدام درست است و کدام غلط. چه اشتباهی کردم، رضا چندبار به من تذکر داد که این کار را انجام ندهم اما گوشم بدهکار نبود. اصلا موضوع این است که بیکار شدم، زود به رختخوابی آمدم، بی‌خوابی به سرم زده به همین خاطر ذهنم آشفته شده است. حالا هر چه که خواهد پیش بیاید، اتفاق می‌افتد و من هم نمی‌توانم مقابلهش بایستم. اگر هم قبول نشوم آسمان به زمین نمی‌افتد یک سال دیگر هم می‌خوانم آن هم با قدرت بیشتر تا ثابت کنم که می‌توانم قبول شوم. ای وای... این



این اشتناست که من دارم. نمی‌شاند مثل فریبا و زهرا یک جای بهتر آزمون می‌دادم. این شانس است که من دارم. این شانس است که من دارم. یعنی منم مثل فریبا و زهرا یک جای بهتر آزمون می‌دادم. حالا خوب است که امروز عصر بابا خیالم را راحت کرد و با هم به محل امتحان رفتیم و گرنه فردا صبح می‌خواستم چه کار کنم؟ ای بابایان همه فکراهی خوب و اتفاقات خوشایند را کنار گذاشته، چسبیدم به این محل امتحان کذايي. به خدا اتفاق خاصی نمی‌افتد و سر وقت و بدون مشکل سر جلسه حاضر می‌شوم. لعنت به من که برای هر کاری صد بار باید همه جوانیش را بسنجم بعد انجامش دهم. یعنی تپویی هوا و مصلدلی‌هایش راحت هستند؟ من که از الان بدن درد گرفتم اگر بخواهم چهار ساعت سر جلسه همین طوری بنشینم چطور می‌شود؟ وای! اصلا حواسم به ترافیک صبح شبیه نبود. ساعت را ۹ صبح کوک کردم اما فکر می‌کنم با این اوضاع باید ۵/۵ بیدار شوم چون تا وسایل را جمع کنم، صبحانه بخورم و حرکت کنم ساعت نزدیک ۷ می‌شود و به ترافیک رستلای می‌خوریم و ممکن است سر جلسه دیر برسیم. آخر من این طرف تهران و محل آزمون آن طرف است استرس دارم که دیر برس و امتحان به این مهمی را از دست ندهم.

۶

این اشتناست که من دارم. نمی‌شاند مثل فریبا و زهرا یک جای بهتر آزمون می‌دادم. این شانس است که من دارم. یعنی منم مثل فریبا و زهرا یک جای بهتر آزمون می‌دادم. حالا خوب است که امروز عصر بابا خیالم را راحت کرد و با هم به محل امتحان رفتیم و گرنه فردا صبح می‌خواستم چه کار کنم؟ ای بابایان همه فکراهی خوب و اتفاقات خوشایند را کنار گذاشته، چسبیدم به این محل امتحان کذايي. به خدا اتفاق خاصی نمی‌افتد و سر وقت و بدون مشکل سر جلسه حاضر می‌شوم. لعنت به من که برای هر کاری صد بار باید همه جوانیش را بسنجم بعد انجامش دهم.